



Monotheism in Science (From a Religious Criterion to the Desired Science)

Ramazan Ali-Tabar

Professor, Department of the Logic of Religious Understanding, Islamic Culture and Thought Research Institute (IICT), Qom, Iran. tabar1579@yahoo.com



Citation Ramazan Ali-Tabar. [Monotheism in Science (From a Religious Criterion to the Desired Science) (Persian)]. [QABASAT \(A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology\)](#). 2025; 30 (116): 5–35

10.22034/QABASAT.2025.2045516.2373

Received: 11 November 2024 , Accepted: 02 July 2025

Abstract

Among the macro-questions in the philosophy of religion is the problem of “religion-based science.” Key issues include: What is meant by religious science? What is the criterion for a science’s being religious? Is such a science possible? Which disciplines are capable of “becoming religious”? What properties must they exhibit to count as religious, and in which factors and components should those properties be sought? These are metascientific questions. One influential position in this field is the view of *tawhīd*-centered science, which attends both to the scientificity of science and to its religiosity. Using an explanatory, rational method, this article lays out the theoretical and conceptual framework of the debate, and articulates the criterion for the religiousness of science together with its underlying foundations. The findings are as follows: the unity of the criterion alongside a plurality of factors and components as its indicators; the gradational (*tashkīkī*) character of the criterion in each discipline in accordance with that discipline’s nature and capacities; and the capacity of the *tawhīd*-centered view to generate, refine (*tahdhīb*), and complete the sciences.

Keywords: Science; religion; religious science; humanities; monotheism.





توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

رمضان علی تبار

استاد گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. قم. ایران. tabar1579@yahoo.com



Citation Ramazan Ali-Tabar. [Monotheism in Science (From a Religious Criterion to the Desired Science) (Persian)]. [QABASAT \(A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology\)](#). 2025; 30 (116): 5-35

10.22034/QABASAT.2025.2045516.2373

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۱ ، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۱

چکیده

از کلان مسائل فلسفه دین، علم دینی است. در این زمینه مسائل مختلفی مطرح است؛ از جمله اینکه: علم دینی به چه معناست؟ معیار دینی بودن هر علم چیست؟ آیا علم دینی امکان دارد؟ چه علومی ظرفیت دینی شدن دارند؟ ملاک و معیار دینی بودن علوم چیست؟ این علوم باید واجد چه اوصاف و ویژگی‌هایی باشند تا بتوان آنها را دینی دانست؟ این ویژگی‌ها را در چه عوامل و مؤلفه‌هایی می‌توان جست‌وجو کرد؟ این مسائل از سنخ مسائل فراعلمی است. در این زمینه، دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلفی شکل گرفته است که از جمله آن، دیدگاه «علم توحیدمحور» است. این دیدگاه هم به علمیت علم اهتمام دارد و هم به دینی بودن آن. مقاله حاضر سعی دارد با روش تبیینی و عقلی، ضمن بیان چارچوب نظری و مفهومی بحث، معیار دینی بودن علم و همچنین مبانی مختلف آن را توضیح دهد. یافته‌های مقاله عبارت‌اند از: وحدت معیار و تکثر عوامل و مؤلفه‌ها به مثابه شاخصه‌ها، تشکیکی بودن معیار هر علم به حسب ماهیت و قابلیت‌های آن، ظرفیت دیدگاه در تولید، تهذیب و تکمیل علوم.

واژگان کلیدی: علم، دین، علم دینی، علوم انسانی، توحیدمحور.

قیسات

سال سی ام
شماره صدوشانزده / تابستان ۱۴۰۴



مقدمه

یکی از مسائل مهم در حوزه علم و معرفت به ویژه علوم انسانی، جهت داری و ارزش باری آن است. امروزه در باب جهت داری علوم، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. این دیدگاه‌ها را می‌توان به دو دسته کلی قائلان و منکران جهت داری تقسیم کرد. قائلان، هم جهت داری علم را ممکن می‌دانند و هم به ضرورت جهت داری مطلوب، فتوا می‌دهند. مسئله دینی و اسلامی بودن علم، ذیل این دیدگاه تعریف می‌شود.

در باب دینی بودن علم و علوم انسانی، مسائل مختلفی مطرح است که یکی از اساسی‌ترین سؤالات این است که: معیار و ملاک دینی بودن علم چیست؟ این مسئله، خود به چند سؤال فرعی‌تر قابل تجزیه است؛ از جمله اینکه یک علم باید واجد چه اوصاف، ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی باشد تا بتوان آن را دینی دانست؟ آیا هر علمی ظرفیت دینی شدن را دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا معیارهای واحدی برای تمامی علوم وجود دارد؟

در باب مسائل فوق به لحاظ پیشینه، رویکردها و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و در اندیشه اسلامی، پیشینه‌ای طولانی دارد و به ورود آثار یونانی به ویژه ورود دانش‌هایی مثل فلسفه و منطق به جهان اسلام برمی‌گردد؛ اما به معنای خاص آن (دینی بودن علوم تجربی) به ویژه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، پیشینه‌ای کمتر از صد سال داشته و به همراه مسئله اسلامی‌سازی علوم مطرح شده است. بر این اساس دیدگاه‌های مختلفی شکل گرفت. از لحاظ پژوهش و آثار در این زمینه، آثار زیادی موجود است که نگارنده در برخی آثار خویش، نقد و بررسی کرده است. اما به لحاظ پیشینه خاص می‌توان به برخی آثار نگارنده اعم از کتاب و مقاله به شرح ذیل اشاره نمود:

در کتاب **علم دینی** (۱۳۹۶)، ضمن نقد و بررسی رویکردهای مختلف، دیدگاه مختار ارائه شده است. مقاله «عوامل و ارکان علم دینی» (۱۳۹۴) به برخی عوامل و معیارهای دینی بودن علم پرداخته است. در این آثار، هرچند، دیدگاه مطلوب در علم دینی و علوم انسانی اسلامی بیان شده است، فاقد ساختار نظریه‌ای بوده و صرفاً به برخی عوامل و سهم هر

کدام در دینی سازی علوم پرداخته شده بود؛ در حالی که در مقاله حاضر به لحاظ شکل و صورت، ضمن دارابودن ساختار و ویژگی های لازم، به لحاظ محتوا نیز تغییراتی ایجاد شده است و آن، ارائه معیار جدیدی از دینی بودن علم است. در آثار قبل، با معیار دینی بودن برخی ارکان علم و تشکیکی دانستن وصف دینی برای علم بود؛ اما در مقاله حاضر، معیار و ساختار نویی ارائه شده است.

۱. تبیین دیدگاه

برای تبیین دیدگاه، ابتدا لازم است ضمن اشاره به چارچوب مفهومی و چارچوب نظری، ویژگی های علم مطلوب و معیارهای ماهیتی (علمیت علم) و هویتی (مشخصات و معیارهای دینی بودن) آن بیان شود و بر اساس آن، دینی بودن عناصر و مؤلفه های علم به دست خواهد آمد:

الف) چارچوب مفهومی

هر دیدگاهی معمولاً دارای «چارچوب نظری» (Conceptual framework) و پاره ای مفاهیم کلیدی است که راهنمای آن به حساب می آید. مسئله «علم توحید محور» یا «توحید محوری در علم» در کنار چارچوب نظری، دارای مفاهیم کلیدی نظیر دین، علم، علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی است که به مثابه چارچوب مفهومی و مبادی تصویری، در تبیین مسئله، نقش جدی دارد:

۱) علم

مراد ما از علم اولاً دیسپلین است، مجموعه قضایایی که مناسبتی بین آنها در نظر گرفته شده که امروزه از آن به رشته علمی نیز اطلاق می شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۶۶)؛ ثانیاً دارای ویژگی های اصلی علم یعنی روش مندی، واجد نظریه های مختلف، کاشفیت و عقلانیت است؛ ثالثاً اعم از علوم انسانی، طبیعی، علوم عقلی و امثال آن است؛ رابعاً اعم از علم مطلوب (دینی) و موجود (سکولار) می باشد.

۲) دین و دینی

سامانه هدایت‌گر متشکل از مجموعه حقایق، گزاره‌ها و آموزه‌های برخاسته از از مشیت تکوینی و تشریحی الهی که از طریق پیامبران بیرونی (وحی رسالی) و پیامبران درونی (عقل و فطرت) برای هدایت انسان جهت تأمین کمال و سعادت حقیقی به وی گزارش شده است. این دین اکنون به لحاظ مصداق، همان دین اسلام است. مراد از وصف دینی، نوعی انتساب به دین است؛ اعم از اینکه مستنبط و مستند به متون دینی (کتاب و سنت) باشد یا نباشد.

۳) علم دینی و علم سکولار

مفهوم علم دینی در این دیدگاه، در مقابل علم سکولار است. سکولاریسم در رویکردی سلبی، دین را از حوزه عمومی و زندگی اجتماعی کنارگذاشتن است و در رویکردی اثباتی، قراردادان اموری نظیر عقل، عرف، عقلانیت، دموکراسی، علم و... به جای دین است (ر.ک: گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۳۸۴/۱۸۰). (Norris, 2004. p.180)

علم دینی (اسلامی) علمی است که ضمن واجد بودن خصایل ذاتی علم، به نوعی منتسب به دین است؛ مثلاً بر مبانی معتبر اسلامی تکیه کند و از منطق معتبر و منابع معرفتی مورد قبول اسلام (عقل، نقل، تجربه، فطرت و...) تغذیه کند و با محوریت توحید و در راستای غایات دین و اسلام، تحقق یابد؛ بنابراین مراد از علم دینی، صرفاً علوم نظیر فقه، اصول، کلام، تفسیر، علم حدیث و مانند آن نیست، هرچند این علوم به علوم دینی شهرت دارند؛ بلکه مراد، تمامی علوم و معارف، اعم از عقلی، نقلی، تجربی و اعم از علوم انسانی و علوم طبیعی که به گونه‌ای متصف و منتسب به دین است. بر این اساس علم دینی، ضمن دارا بودن تمامی ویژگی‌های علم، دارای معیار دینی نیز می‌باشد.

۴) ماهیت و هویت علم

مراد از ماهیت علم، ویژگی‌ها و اوصاف اصلی و رکنی آن است. ویژگی‌های رکنی و اصلی علم عبارت‌اند از: کاشفیت، عینیت، عقلانیت و نظایر آن که به ویژگی ماهیتی یاد می‌کنیم. این اوصاف، معیار علم بودن علم‌اند.

مفهوم «هویت»^۱ ناظر به تشخیص و تحقق چیزی است که هم به وجود اشاره دارد و هم به ماهیت. علم در کنار اوصاف رکنی و ذاتی، دارای اوصاف و ویژگی‌های متغیر و غیرذاتی نیز می‌باشد که از آن به اوصاف هویتی علم تعبیر می‌کنیم. بر اساس این ویژگی‌هاست که علم به اوصافی نظیر حقیقی و اعتباری، نظری و عملی، درجه یک و دو، دینی و سکولار، اسلامی و غیراسلامی، غربی و شرقی، کلاسیک و مدرن و نظایر آن تقسیم می‌شود. بیشتر این اوصاف ناظر به جهت‌داری علم‌اند. مسئله جهت‌داری علم - به مثابه یکی از ویژگی‌های متغیر آن - هم ناظر به هویت علم است و هم ماهیت آن. البته این اوصاف را می‌توان در مؤلفه‌های رکنی و ذاتی علم نیز نشان داد.

۵) معیار و شاخصه

«معیار» (Criterion) در یک کاربرد، به معنای ملاک‌ها و وضابطه‌های کلی است که یک مقوله را از غیر آن متمایز می‌سازد. این معنا، بیشتر به ویژگی‌ها و اوصاف کلی، کیفی و دارای بار ارزشی اشاره دارد که مراد ما از معیار در این دیدگاه، همین معناست. برای تعیین معیار کلی یک چیز، آن را از دل عناصر و مؤلفه‌های آن جست‌وجو می‌کنند. پس از تعیین ابعاد و مؤلفه‌ها، با تعدادی «شاخص» (Index) یا «نشان‌گر» (Indicator) می‌توان وجود و تحقق ملاک‌ها و معیارهای کلی را در مؤلفه‌های مختلف نشان داد. «شاخص» یا «نشان‌گر» نشان‌دهنده وضعیت‌اند - اعم از مطلوب یا نامطلوب.

ب) معیار علمی بودن علم

علمیت علم به کشف از واقع، عینیت، عقلانیت، کارکرد، کارآمدی و امثال آن است و اینها معیار و ملاک علمی بودن علم‌اند (See: Timothy, 2009, p.629). عوامل و مؤلفه‌های زیادی در علم بودن علم نقش دارند که برخی عوامل به مثابه علل حقیقی‌اند و برخی هم نقش علت معده را دارند. مؤلفه‌های ذاتی علم عبارت‌اند از: مبادی، موضوع، مسائل، منطق، غایت و امثال آن. این عناصر، علمیت و ماهیت علم را شکل می‌دهند. عوامل دیگر (علل معده) بیشتر از سنخ عوامل اجتماعی و روان‌شناختی‌اند. عوامل اجتماعی عبارت‌اند

۱. واژه هویت مصدر جعلی از عبارت «هُوَ هُویت» یا «الذی به الشیء هو هو» است.

توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

از: زمان، مکان، فرهنگ، تمدن، نیازهای اجتماعی و امثال آن. عوامل روان‌شناختی به ویژگی‌های عالمان، مؤسسان، بانیان، انگیزه‌ها و نظایر آن اشاره دارد.

ج) معیار دینی بودن علم

این مسئله که دینی بودن علم به چیست یا ریشه در کدام عامل یا مؤلفه دارد؟ به نظر نگارنده دینی بودن علم را اولاً و بالذات باید یک امر کلی دانست که جزئیات آن را می‌توان در عوامل و مؤلفه‌های علم جست‌وجو کرد. معیار اصلی برای دینی بودن علم، به امتدادهای همه‌جانبه دین و توحید در علم بر اساس غایت‌نهایی دین است. بر این اساس سایر عوامل، نقش شاخص دارند. به عبارت دیگر ویژگی و معیار دینی بودن، به مثابه روح حاکم بر علم، امر واحد و بسیطی است که با شاخص‌های مختلفی که از دل عوامل و مؤلفه‌ها به دست می‌آید، قابل‌سنجش و ارزیابی است.

شاخص‌های برخاسته از عوامل و مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: دینی بودن موضوع، محمول، عالم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها، زمان، مکان، جغرافیا، فرهنگ، تمدن و امثال آن (ر.ک: علی‌تبار، ۱۳۹۴، ص ۱۱۳-۱۳۰). برخی از این عوامل مربوط به «علم» و برخی مربوط به «عالم» و برخی دیگر مربوط به «معلوم» (موضوع و متعلق) می‌باشند.

دیدگاه حاضر در صدد است معیار برگزیده را با توجه به شاخص‌های مختلف (عوامل و مؤلفه‌ها) و بانگ‌رش کل‌نگر و سیستمی طرح کند و نقش کلی آنها را به مثابه نظام شبکه‌ای واحد در دینی بودن علم نشان دهد.

۱) معیار دینی بودن علم (غیر از عوامل و مؤلفه‌ها)

دینی بودن اولاً و بالذات وصف روح علم است نه ماده و محتوای ظاهری آن (موضوع، مسائل، منابع، منطق، غایات و مبانی). روح دینی علم به محتوای آن هویت می‌بخشد؛ لذا می‌توان این معیار و ویژگی را در ابعاد و مؤلفه‌های مختلف علم نشان داد. دینی بودن علم به نگرش توحیدمحور و در راستای غایت‌نهایی دین بودن است. اینکه علم در مسیر و راستای هدف دین باشد، غیر از دینی بودن مؤلفه‌هاست. در راستای غایت‌نهایی

دین بودن، در عین اینکه همه اجزا و مؤلفه‌های علم (ماهیت و هویت) را شامل می‌شود، صرفاً ترکیب دینی بودن مؤلفه‌ها نیست؛ بلکه افزون بر آن، وجه کلی دیگری به مثابه نتیجه ترکیب نیز مطرح می‌شود؛ لذا روح حاکم بر علم دینی، همین معیار کلی است. این معیار، حتی غیر از دینی بودن مبانی و اهداف علم است؛ زیرا دینی بودن مبانی، اهداف و امثال آن، بخشی از ملاک‌هاست نه همه آن؛ بنابراین علم دینی صرفاً به معنای گزاره مصرّح در کتاب و سنت یا مستنبط و مستند به کتاب و سنت نیست؛ بلکه دینی بودن در اینجا منتسب بودن به دین (اعم از مصرّح، مستنبط، مستند و...) است؛ مثلاً دانش اصول فقه نه مصرّح، نه مستنبط و نه مستند به دین است؛ اما در عین حال منتسب به دین است. این دانش به رغم عدم وجود یک آیه و روایت در آن، واجد معیار کلی (امتداد و سریان توحید) است و آن به لحاظ کاربرد و ثمره می‌باشد. این معیار، اختصاص به بخش یا رکن خاصی از ارکان علم ندارد.

این معیار، اختصاص به دینی بودن علم ندارد و حتی درباره دینی بودن انسان نیز مطرح است. بر اساس منظومه فکری اسلام، معیار دینی بودن انسان، ایمان و عمل صالح است و این معیار، قبل از آنکه ناظر به ظواهر، نمود و بروزهای بیرونی باشد، اولاً و بالذات یک امر درونی و نفسانی است و ثانیاً و بالعرض در ظواهر نمود پیدا می‌کند. بر اساس آیه «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ...» (بقره: ۱۷۷)، معیار «بر» (نیکي و خوبی)، جهت و قبله نیست، بلکه ایمان و عمل صالح است.

ظاهرگرایان و ظاهراندیشان به ظواهر اعمال توجه می‌کنند؛ در حالی که واقعیت دین به ظواهر نیست. این مسئله با اندکی تسامح، درباره دینی بودن علم نیز صادق است. بیشتر دیدگاه‌ها دینی بودن را در ظواهر و صورت علم جست‌وجو می‌کردند و امروزه برای دینی سازی علوم در مقام عمل و اجرا نیز سراغ صورت و ظاهر علم می‌روند؛ لذا ممکن است علوم تولید شده به رغم ظواهر دینی (مثل دینی بودن محتوا و مسائل)، روح سکولاری بر آنها حاکم باشد؛ مثلاً ممکن است آثاری به لحاظ محتوا، پر از آیات و روایات باشد؛ اما به دلیل امتدادهای جهان‌بینی خاص در روح و باطن آن اثر، دارای هویت سکولاری باشد. این

توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

مسئله، اختصاص به علوم تجربی یا علوم انسانی ندارد و ممکن است علمی نظیر فقه، عرفان و اخلاق نیز می‌تواند رویکرد سکولاری داشته باشد. فقه فردی آخرت محور و بریده از دنیا، فقه سکولار است. بنابراین اگر علم دینی، همان علم توحیدمحور است، علم سکولار، علم اومانیستی، دنیا محور و شرک‌آلود است و حضور هویت سکولار در علم مانند وجود شرک خفی در انسان است. تقابل علم دینی و علم سکولار همانند تقابل توحید و شرک یا تقابل حق و باطل است.

۲) وحدت و اشتراک معیار

معیار دینی بودن در تمامی علوم، واحد است و تفاوت‌ها در نحوه و میزان دینی بودن هر علم، اولاً به نوع (اصالی بودن یا آلی بودن و نظایر آن) و قابلیت‌های آن برمی‌گردد؛ ثانیاً به عوامل و مؤلفه‌ها - و نوع تعامل بین آنها - نیز مربوط می‌شود؛ لذا دینی بودن علوم به این معنا، تشکیکی است. تشکیکی بودن وصف دینی در علم، به معنای ترکیبی از ویژگی دینی و سکولار نیست؛ بلکه ناظر به قابلیت علم و میزان انتظاری است که می‌توان درباره دینی بودن یک علم داشت. بر پایه همین معیار، تفاوت دینی بودن علوم، مثل علم فیزیک با دینی بودن علم فقه، قابل تبیین است. از علمی نظیر فیزیک، انتظار محتوای قدسی و ایمانی با منبع وحیانی (نقلی) نیست؛ در حالی که در علمی مثل فقه و نظایر آن اولاً چنین قابلیت از خود فقه وجود دارد، ثانیاً با توجه به این قابلیت و اهداف و ویژگی‌های آن توقع می‌رود به لحاظ مختلف، معرفت وحیانی، قدسی، ایمانی و تعبدی باشد. این نکته درباره رشته‌های مختلف علوم انسانی نیز مطرح است؛ مثلاً علم روان‌شناسی با علم آمار همان گونه که به لحاظ معرفتی متفاوت‌اند، از لحاظ ویژگی‌های هویتی نظیر دینی بودن نیز تفاوت دارند؛ به گونه‌ای که با فرض دینی بودن هر دو می‌توان وصف دینی و اسلامی را برای روان‌شناسی به کار برد، در حالی که با فرض دینی بودن علم آمار، وصف اسلامی برای آن مأنوس نیست؛ همان گونه که درباره فلسفه و منطق در جهان اسلام این گونه عمل شده است. عبارت فلسفه اسلامی، مسیحی، یهودی و ... بیشتر مأنوس‌تر است تا منطق اسلامی، منطق مسیحی یا منطق یهودی.

۳) عوامل و مؤلفه‌های علم دینی

علم دینی و علوم انسانی اسلامی بر عوامل معرفتی و غیرمعرفتی مختلفی استوار است. این عوامل در دو سطح کلان و خرد بر علوم تأثیر دارند. سطح کلان به صورت پنهان و ناپیدا - همچنین ناگفته و نانوشته - و به مثابه روح و جان علم، عمل می‌کنند و دینی بودن علم، اولاً و بالذات، به این سطح برمی‌گردد. این سطح، شبکه‌ای از عوامل معرفتی و غیرمعرفتی را شامل می‌شود که از فلسفه (حکمت) به مثابه زیرساختی‌ترین بینش و نگرش شروع می‌شود. پس از کلان‌نگرش، سطح پارادایم‌ها، مکاتب علمی و مبادی کلی قرار دارد. زیرساخت‌ها در سطح خرد که از آن به مبانی درونی - یا مبانی قریبه - اطلاق می‌کنیم، نقش پیدا و مستقیم در دینی بودن علم دارند. این عوامل و مؤلفه‌ها، هم نقش ماهیت‌بخشی (تضمین‌کننده وجه معرفتی) نسبت به علم دارند و هم نقش هویت‌بخشی (هویت دینی یا سکولار).

۴) سنجه‌ها و شاخصه‌ها بر پایه عوامل و مؤلفه‌ها

شاخص‌ها مقادیر قابل اندازه‌گیری‌اند که فرایند دست‌یابی به اهداف را نشان می‌دهند؛ یعنی ابزار اندازه‌گیری میزان دسترسی به اهداف، کارآمدی و موفقیت (استاندارد یا وضعیت مطلوب) است. شاخص‌ها به دو دسته کمی و کیفی تقسیم می‌شوند. پس از تعیین شاخص‌ها، با سنجه‌ها و ابزارهای لازم می‌توان درباره تحقق اهداف مورد نظر داوری نمود. این مسئله درباره علم نیز مطرح است. برای سنجش یک علم به لحاظ علمی بودن، دینی یا سکولار بودن آن و کشف و احراز معیارهای یادشده، نیازمند سنجه‌ها و شاخص‌های مختلفی هستیم. این شاخص‌ها را می‌توان از دل عوامل و مؤلفه‌ها به دست آورد؛ مثلاً برای علمیت علم، در پارادایم‌های مختلف، معیارهایی متفاوتی وجود دارد؛ مثلاً معیارهایی نظیر «کاشفیت» (Exploration - unveiling) و «عینیت» (Objectivity)، در اندیشه فیلسوفان مسلمان و «اثبات‌پذیری» (Verifiability)، «معناداری» (Meaningfulness)، «ابطال‌پذیری» (Falsifiability) و امثال آن در علم‌شناسی پوزیتیویستی و مابعد پوزیتیویستی، ناظر به اوصاف و ضوابط کلی علم است (see: Bunin, 2004, Audi, 1999, p.745 & 585/ pp.150-151).

توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

این ویژگی‌ها را می‌توان در مؤلفه‌های علم - مثل موضوع، مسائل، مبادی، منطق و هدف - و با شاخصه‌ها و سنججه‌هایی خاص نشان داد. شاخص‌ها در هر مؤلفه‌ای متفاوت‌اند. در احراز دینی یا سکولار بودن علوم نیز شاخصه‌هایی وجود دارند که می‌توان از دل عوامل و مؤلفه‌های یادشده به دست آورد.

۵) میزان سهم هر یک از عوامل و مؤلفه‌ها در دینی بودن علوم

با توجه به نگرش سیستمی، این عوامل، از سنخ علت ناقصه یا معده‌اند نه علت تامه؛ لذا وجود تمامی آن عناصر در دینی بودن علم لازم و ضروری است و هر کدام به تنهایی شرط لازم‌اند نه شرط کافی. هرچند ممکن است برخی مؤلفه‌ها، نقش کلیدی و محوری داشته باشند، این به معنای بی‌نیازی از دیگر مؤلفه‌ها نیست. بر این اساس برخی عوامل - نظیر مبادی معرفتی علم و مؤلفه‌های درونی و رکنی آن - تنها به مثابه علت ناقصه عمل می‌کنند و علت ناقصه دینی بودن علم‌اند و برخی دیگر - نظیر عوامل بیرونی غیرمعرفتی - تنها در حدّ علت معده‌اند.

د) خاستگاه اولیه دینی بودن علم

مسئله دینی بودن علم با دو خاستگاه و از دو زاویه مختلف مطرح می‌شود: یکی ناظر به علم و از زاویه علم‌شناسی و دیگری ناظر به دین و از زاویه دین‌شناسی:

الف) در نگاه نخست، خاستگاه مسئله به نقص و آسیب‌های علم سکولار بر می‌گردد و این آسیب‌ها، صرفاً از ناحیه اوصاف هویتی نیست، بلکه عناصر ذاتی و مؤلفه‌های اصلی علم را نیز درگیر می‌کند. در این نگاه، با معیار مطلوب، به آسیب‌شناسی علوم موجود می‌پردازیم و در پاسخ به این پرسش که علم مطلوب باید واجد چه ویژگی‌های ذاتی (ماهیتی) و غیرذاتی (هویتی) باشد که علوم موجود، واجد آن نیست و از اینجا به ضرورت علم مطلوب یا همان علم دینی می‌رسیم؛ لذا علم دینی از زاویه علم‌شناسی، همان علم حقیقی و مطلوب است؛ چون علوم موجود به دلایلی هم به لحاظ ماهیتی و هم از نظر هویتی، مطلوب ما نیست؛ به ویژه اینکه از لحاظ علمیت نیز آسیب‌های زیادی دارد؛ زیرا علم سکولار به لحاظ ماهوی و علمی بودن، واقعیت را آن‌چنان که هست، نشان نمی‌دهد.

ب) مسئله دینی بودن علم از زاویه دین شناسی نیز مطرح می شود. دینی بودن علم از این زاویه، به مسائل دین شناختی مختلفی نظیر قلمرو دین، هدف و غایت دین و رابطه دین و علم مربوط می شود و با ابتدای بر مبادی یاد شده، به این نتیجه می رسیم که از یک سو دین اسلام ظرفیت آن را دارد تا علم مطلوب تولید کند و از سوی دیگر برخی علوم موجود نیز فاقد استانداردهای لازم اند؛ بنابراین اصل ضرورت تولید علم مطلوب مطرح می شود که از آن به علم دینی یاد می کنیم. به نظر می رسد هر چند مسئله دینی بودن علم به هر دو زاویه مربوط می شود، با تأمل بیشتر می توان آن را اساساً یک مسئله علم شناختی دانست تا دین شناختی و نگاه از زاویه دین، گام بعدی است. گام نخست این است که علم باید از وضع موجود به وضع مطلوب برسد؛ اما اگر علم مورد نظر ماهیتاً و هویتاً تام و تمام و همخوان با دین و غایت آن می بود، طرح مسئله ای به نام علم دینی اساساً تحصیل حاصل بود یا اگر مطرح می شد، بیشتر ناظر به اصل دینی بودن نخواهد بود؛ بلکه به تکمیل و توسعه و روزآمدی آن اشاره می داشت.

ها) قلمرو علم دینی

بر اساس معیار علم دینی، هر علمی، این قابلیت را دارد که دینی یا سکولار باشد. به عبارت دیگر اصل جهت داری علم (دینی یا سکولار بودن) منحصر در علم یا علوم خاصی نیست؛ بلکه هر علمی حتی علوم فلسفی - اعم از فلسفه مطلق و مضاف - نه تنها خنثی و بی طرف نیستند، بلکه به نوعی جهت دار بوده و دارای هویت دینی یا سکولارند. سکولار بودن علوم نه ملازم با خنثی بودن است و نه ملازم با الحادی بودن آن؛ زیرا علم خنثی اساساً بی معنا و غیرممکن است و علم سکولار نیز جهت دار بوده و دارای ارزش و هویت سکولاری است و در نتیجه علم یا دینی است یا سکولار. علم سکولار دامنه به لحاظ ویژگی های هویتی، دامنه وسیعی دارد و شامل الحادی و غیرالحادی نیز می شود؛ لذا لزوماً به معنای الحادی بودن نیست؛ همان گونه که شرک آلود بودن انسان به معنای تحقق شرک جلی نیست؛ بلکه شامل شرک خفی نیز می شود. دینی بودن علم نیز لزوماً به معنای دینی بودن محتوای ظاهری آن نیست (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳). بر این اساس اگر روان شناسی و جامعه شناسی می تواند دینی یا سکولار باشد، علم فقه، تفسیر و عرفان نیز می تواند دینی یا سکولار باشد.

توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

درباره حدود و ثغور دینی بودن (کف و سقف آن) می‌توان گفت برای دینی بودن علم، دو حد کلی (ایجابی و سلبی) قابل ترسیم است. حد ایجابی یعنی دینی بودن جهان بینی و نگرش‌های کلان (توحیدمحوری) و در غایت دین بودن (کمال و سعادت بشر) و حد سلبی آن یعنی مبرابردن علم از ماهیت و هویت سکولاری؛ بنابراین حد کفایت علم، بستگی به ماهیت و ظرفیت‌های علم دارد؛ لذا ادنی مناسبت برای دینی بودن علم کافی نیست. حد کامل و جامع (سقف) دینی بودن علم عبارت است از: دو معیار حد لازم (معیار کلی ایجابی و سلبی) و دینی بودن سایر عوامل و مؤلفه‌ها. این معیارها تأمین‌کننده وجه ماهیتی و هویتی علم‌اند.

(و) روش‌شناسی علم دینی

اصل در روش‌شناسی علم دینی، روش تولید علم است نه تهذیب یا تکمیل علوم تحقق‌یافته؛ به‌ویژه اینکه برخی سطوح علم (پارادایم‌ها، مبانی و نظریه‌ها) قابلیت تهذیب و اصلاح ندارد؛ اما در عین حال به هر دو فرایند اشاره خواهد شد:

(۱) روش و فرایند تولید و تأسیس علم دینی

مراد از تولید و تأسیس علم این است که فارغ از علوم موجود، صفر تا صد مسائل علمی به صورت مستقل و بومی حل گردد؛ لذا در تولید علم دینی به لحاظ روش و فرایند، چند گام اساسی لازم است: گام نخست، تعیین یا تولید مکتب و پارادایم دینی است. گام دوم، حل مسئله بر پایه پارادایم دینی است و در گام سوم، نظریه‌پردازی است و در نهایت با تجمیع مسائل و نظریه‌ها ذیل پارادایم اسلامی، علم اسلامی به معنای دستگاه معرفتی (دیسپلین) شکل خواهد گرفت. این فرایند یک سوپیه و طولی نیست؛ بلکه با تعامل رفت و برگشتی بین مسئله، نظریه و روش حل مسئله صورت می‌پذیرد. در روش‌شناسی تولید علم دینی به‌ویژه روش حل مسئله و روش نظریه‌پردازی از روش‌های مختلفی استفاده می‌شود که از آن به تکرار روش‌شناختی تعبیر می‌شود.

(۲) روش و فرایند تهذیب و تکمیل علوم

مسئله تهذیب و تکمیل علوم با این فرض است که از یک سو علم با حل مسئله آغاز

می‌شود و اکنون با مسائل مختلفی مواجه هستیم که نیاز به حل دارد و از سوی دیگر به همین مسائل در ذیل پارادایم دیگر (سکولار) پرداخته شد و بر اساس آن، علوم سکولار نیز تحقق یافته است. در این شرایط، عقل و سیره عقلا حکم می‌کند در حل مسائل خود، با نگاه انتقادی به علوم موجود، ابتدا عناصر کلیدی و پارادایمی آن شناسایی و حذف گردد و به جای آن، پارادایم و مبادی دینی جایگزین گردد؛ زیرا با حفظ پارادایم و مبادی نظری، اصلاح و تهذیب امکان ندارد. در گام بعدی تهذیب و اصلاح مسائل است و هر گزاره‌ای که با دین در تعارض است، کنار نهاده، یک گزاره هماهنگ با دین جایگزین آن می‌شود. مشابه این کار در تهذیب فلسفه یونانی و تبدیل آن به فلسفه اسلامی اتفاق افتاده است؛ اما در عین حال اصل، تولید و تأسیس علم است نه تهذیب آن.

۲. مبانی «علم توحیدمحور»

دیدگاه حاضر در حوزه علم دینی بر مبانی مختلفی استوار است. مراد از مبانی مجموعه اصول و پیش فرض‌هایی است که مسائل و موضع‌گیری‌های علمی بر آن مبتنی‌اند. مبانی به لحاظ قلمرو به مبانی عام (مشترک) و مبانی خاص و اختصاصی تقسیم می‌شود؛ لذا در ادامه، ضمن اشاره اجمالی به برخی مبانی عام، به تبیین مبانی خاص پرداخته خواهد شد.

الف) مبانی هستی‌شناختی

هستی‌شناسی دینی یکی از مبادی دینی بودن علم است. هستی‌شناسی دینی و توحیدی، در نگرش به هستی و عالم، عناصر متافیزیکی را حذف نمی‌کند. در هستی‌شناسی دینی، طبیعت و کیهان همانند موجود بی‌جان و بی‌روح انگاشته نمی‌شود. در جهان بینی دینی، نگرش به طبیعت، کیهان و عالم به تمام عناصر پیدا و پنهان و بُعد مادی و غیرمادی آن لحاظ شده و نظام هستی، دارای جان و روح است. این نگرش در دینی بودن علم نقش دارد و تبیین خاصی از چگونگی حرکت و رشد نظام هستی را عرضه می‌کند تا شناخت و علم جامع و در عین حال معطوف به تصرف و در چارچوب نظام نیازمندی‌های جامعه دینی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، هستی‌شناسی دینی، مطالعه و تبیین کتاب تکوین را همانند مطالعه و تفسیر کتاب تدوین، دینی می‌داند. برخی از مبانی هستی‌شناختی

عبارت‌اند از:

- ۱) جهان و هستی، کتاب تکوین الهی است.
- ۲) هستی منحصر به ماده و محسوسات نیست.
- ۳) جهان، دارای علت هستی بخش است.
- ۴) جهان دستگاهی منظم و از انسجام و وحدت منطقی برخوردار است که همه اجزا و پدیده‌های آن به وسیله قدرتی مدبر و خالق آفریده شده است.
- ۵) نظام هستی، حتی طبیعت و کیهان، دارای جان و روح است.
- ۶) جهان، یکپارچه در حال حرکت، تحول و پویا است و مسیر و هدفی مشخص را دنبال می‌نماید که هر لحظه به سوی آن هدف نزدیک‌تر می‌شود.
- ۷) جهان بر اساس سنت‌های خاصی تکوین یافته که این قوانین و سنت‌ها حاکم بر همه پدیده‌ها و موجودات جهان آفرینش‌اند.
- ۸) هستی‌شناسی توحید محور: تمامی این اصول را می‌توان در توحید خلاصه نمود؛ زیرا جهان بینی توحیدی به این معناست که جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است و نظام هستی بر اساس خیر در جهت رساندن موجودات به کمال شایسته آنهاست. در آفرینش هیچ چیز عبث نیست و انسان رسالتی خاص دارد. این مبانی، به عنوان مبانی عام هستی‌شناختی، مطرح‌اند. این مبانی با محوریت جهان بینی الهی و توحیدی نقش مستقیم و غیرمستقیم در هویت علم و عناصر علم دارند.

ب) مبانی معرفت‌شناختی

مبانی معرفت‌شناختی عام و مشترک، فراوان‌اند. مبانی عام را می‌شود ذیل برخی مسائل معرفت‌شناختی عام (ماهیت معرفت، قلمرو و ابعاد گوناگون معرفت، امکان شناخت، ارزش شناخت، منابع شناخت، روش شناخت، توجیه شناخت و امثال آن) نشان داد. این مبانی در منظومه فکری اسلام پذیرفته شده است و در بیشتر نظریه‌های علم دینی، نقش مبادی منفصل و بعید را دارند؛ اما مبانی معرفت‌شناختی خاص و مؤثر بر دیدگاه حاضر عبارت‌اند از: اصل واقع‌گرایی معرفتی، واقع‌گرایی توحید، اصل توحید محوری در معرفت،

۱) اصل واقع‌گرایی همه‌جانبه: مهم‌ترین مبنای معرفت‌شناختی، اصل واقع‌گرایی همه‌جانبه است (ر.ک: رشاد، ۱۴۰۰، ص ۵-۱۸). مراد از واقع‌گرایی همه‌جانبه، واقع‌گرایی هستی‌شناختی، واقع‌گرایی معرفت‌شناختی و امثال آن است؛ لذا واقع‌گرایی معرفت‌شناختی ریشه در مبانی هستی‌شناختی به‌ویژه واقع‌گرایی هستی‌شناختی دارد. واقع‌گرایی هستی‌شناختی، تمامی مراتب واقع را می‌پذیرد. واقع‌گرایی معرفت‌شناختی به تبع آن، معرفت به انواع واقع را ممکن می‌داند و معتقد است معرفت، حکایتگر امر واقع است. واقع‌گرایی زبان‌شناختی یا معناشناختی ناظر به رابطه زبان و عالم واقع بوده و مدعی است زبان، توصیف واقع است. رئالیسم روش‌شناختی در پاسخ واقع‌گرایانه به بهترین روش در تحقق معرفت به انواع واقع است. بر اساس واقع‌گرایی تشریحی، تمام قضایا و گزاره‌های دینی حکایت‌گر واقع‌اند و به نحوی با واقع در ارتباط‌اند. رئالیسم ارزش‌شناختی، ناظر به نفس‌الامرداشتن ارزش‌هاست.

۲) واقع‌گرایی توحیدی: با توجه به تنوع واقع و امتداد و اتصال تمامی مراحل آن به اراده الهی (توحید)، به رویکرد مطلوب در واقع‌گرایی (واقع‌گرایی توحیدی) خواهیم رسید. بر اساس اندیشه اسلامی، واقعیت و حقیقت هر چیزی حتی معرفت و شناخت انسانی به نظام فاعلی بالذات مرتبط است و همان نظام فاعلی به عنوان معلم اول و بالذات، منشأ علم و معرفت است؛ زیرا در نظام هستی ذره‌ای تغییر و تحول بدون اراده و مشیت الهی انجام نمی‌شود.

۳) اصل توحیدمحوری در معرفت: علم به معنای فلسفی آن به عنوان حقیقتی مجرد و غیرمادی که از مبادی وجودی بالاتر حاصل می‌شود. نفس متعلم، صرفاً پذیرنده آن و معلم و کتاب نیز صرفاً زمینه‌ساز (علت معده) برای ایجاد علم در وجود و ضمیر متعلم می‌باشند نه علت حقیقی؛ زیرا طبق قاعده «معطی شیء فاقد شیء نیست» علم حقیقتاً از عالم (معلم انسانی) و کتاب نیست؛ بنابراین علت و منشأ حقیقی علم تنها امری است که در طول وجود معلول (علم) باشد نه در عرض وجود او؛ یعنی موجودی می‌تواند حقیقتاً چیزی از موجود دیگر دریافت کند که تحت احاطه وجودی او باشد و از آن مرتبه وجودی بالاتر چیزی بر آن افزوده شود نه از مرتبه وجودی همسان. بر این اساس هر علمی که به دست می‌آوریم، ناشی از افزوده‌مراتب عالی‌تر وجود است که در ادبیات دینی از آن مراتب عالی، به فرشتگان

توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

و در ادبیات فلسفی، به عقول یا عقل فعال و... تعبیر می‌شود و در نهایت علم الهی منشأ عالی علوم است. علم و معرفت ماهیتی شبکه‌ای دارد که رأس هرم آن به فاعل حقیقی (عالم مطلق) ختم می‌شود؛ لذا هر علم و معرفتی، به لحاظ معرفت‌شناختی، ریشه در توحید دارد.

ب) اصل تکثر منابع معرفتی در عین توحیدمحوری: بر پایه شبکه‌ای و توحیدی بودن منشأ معرفت، اولاً انسان در ابتدای تولد هیچ شناختی ندارد: «اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً» (نحل: ۷۸)؛ ثانیاً خداوند مفیض (علت حقیقی) علم است: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق: ۴-۵)؛ لذا سایر عوامل از سنخ علل معده‌اند؛ ثالثاً دست‌یابی به شناخت با توجه به مراتب مختلف آن (یقینی، قطعی، علمی، ظنی) و منابع آن برای انسان امکان‌پذیر است؛ رابعاً منابع شناخت در عقل معاش یا تجربه حسی محدود نمی‌شود، بلکه برای کسب معرفت با منابع مختلفی مواجه‌ایم که هر یک در جای خود، دارای ارزش و اعتبار معرفت‌شناختی‌اند؛ خامساً ابزار بهره‌گیری از این منابع و همچنین منطق و روش هر یک نیز متفاوت می‌باشد. این منابع و ابزار - به مثابه علل معده - عبارت‌اند از وحی (قرآن)، سنت (نقل از معصوم)، عقل، قلب (فطرت)، شهود، طبیعت و حس می‌باشد. بر پایه مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، روش علم دینی به‌ویژه روش علوم انسانی اسلامی، متکثر و متنوع خواهد بود.

ج) مبانی علم‌شناختی

علم در اینجا ناظر به رشته‌های علمی (دیسپلین) است نه تک‌گزاره‌های معرفتی؛ در حالی که موضوع معرفت‌شناسی، مفاهیم و تک‌گزاره‌های معرفتی است. علم در معنای علم‌شناسی، دارای هویت جمعی و تاریخی است؛ لذا هم می‌توان درباره علم موجود قضاوت کرد و هم علم مطلوب (دینی). برخی مبانی و پیش‌فرض‌های علم‌شناختی علم دینی عبارت‌اند از:

۱) اصل جهت‌داری علوم

هر علمی حتی علوم فلسفی - اعم از فلسفه مطلق و مضاف - به‌ویژه طبیعی و انسانی، نه تنها خنثی و بی‌طرف نیستند، بلکه به‌نوعی جهت‌دار بوده و دارای هویت خاصی‌اند.

مراد از جهت داری علم - به مثابه یکی از ویژگی‌های متغیر آن - دارا بودن اوصافی نظیر دینی، اسلامی، یهودی، مسیحی، سکولار و الحادی است؛ لذا علم یا دینی است یا سکولار و فرض سومی (علم خنثی) امکان ندارد و این مبتنی بر دوگانگی حق و باطل است.

۲) اصل تعامل علم و دین

با توجه به وحدت منشأ و خاستگاه هستی‌شناختی علم و دین، دین بر حوزه‌های مختلف علم - در هدف، غایت، جهت‌گیری‌ها و کاربردهای علم، فرضیه‌سازی، موضوع‌شناسی، موضوع‌یابی، روش و امثال آن - تأثیر مستقیم و غیرمستقیم دارد.

۳) تقابل علم دینی با علم سکولار

وصف و قید دینی بودن در علم، در برابر سکولار است؛ لذا علم سکولار منحصر در علوم تجربی (انسانی و طبیعی) نیست؛ بلکه علوم رایج در حوزه‌های علمیه نظیر فقه، فلسفه، اخلاق، عرفان، معنویت و تربیت را نیز شامل می‌شود و این علوم نیز قابلیت سکولار شدن دارند؛ لذا مثلاً در برابر فقه، فلسفه، اخلاق، عرفان، معنویت مطلوب، از فقه سکولار، اخلاق سکولار، عرفان سکولار و امثال آن نیز می‌توان سخن گفت.

۴) امتداد فلسفه توحید محور در سایر علوم

جهت داری (دینی یا سکولار بودن) تمامی علوم ریشه در جهت داری دانش‌های زیرساختی نظیر فلسفه و فلسفه‌های مضاف دارد؛ زیرا دانش فلسفه، هدایت و هویت بخشی سایر فلسفه‌های مضاف - مثل فلسفه علم و فلسفه دین - را بر عهده دارد. فلسفه‌های مضاف به تنهایی و بدون فلسفه مطلق نمی‌توانند در حوزه وجود و جهان بینی ورود داشته باشند. به عبارت دیگر هیچ علمی حتی فلسفه‌های مضاف - جز فلسفه مطلق - نمی‌توانند مستقلاً درباره اصل جهان و آغاز و انجام آن - به ویژه مسئله توحید - داوری کنند. ارائه جهان بینی و اصول موضوعه، فقط توسط فلسفه مطلق صورت می‌گیرد؛ لذا همه علوم، اصول موضوعه و پیش فرض‌های خود را از فلسفه مضاف می‌گیرند و فلسفه‌های مضاف نیز اصول موضوعه و پیش فرض‌های خود را از فلسفه مطلق (هستی‌شناسی) می‌گیرند؛ لذا سایر علوم به ویژه علوم تجربی در ذات و سرشت خویش جوهر الحادی ندارد؛ چنان‌که فلسفه علم (فلسفه

توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

مضاف) نیز ذاتاً منزّه از الحاد است. عالم علوم تجربی اگر به خوبی به محدودیت‌ها و اقتضائات و قلمرو معرفتی تجربه و دانش حسی و تجربی واقف باشد، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد از علوم طبیعی، انتظار ارائه جهان‌بینی و هستی‌شناسی داشته باشد. منشأ الهی یا الحادی بودن علم، فلسفه مطلق است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳).

۵) نگاه شبکه‌ای به عوامل و مؤلفه‌های علم دینی

در مسئله دینی بودن علم، هم به اجزا و مؤلفه‌ها باید توجه شود و هم به کل به مثابه دستگاه معیار. مراد از کل، همه اجزا و مؤلفه‌هاست و مراد از جزء، بخش یا عضوی خرد از کل می‌باشد. جزء، عضوی از کل است و کل نه تنها شامل همه مؤلفه‌ها و آثار آنهاست، بلکه به لحاظ هویت و آثار از مجموع آنها فراتر بوده و آثار بیشتری دارد. توجه به عناصر و مؤلفه‌ها - آن هم تنها برخی عناصر - در باب دینی بودن علم و غفلت از کل به مثابه سیستم، از آسیب‌های جدی دیدگاه‌های یادشده بود. نداشتن نگرش سیستمی (نگاه به عناصر و غفلت از کل)، به روش‌شناسی مطالعات معرفتی برمی‌گردد؛ روش نامناسبی که باعث می‌شود تصویری محدود و نادرست از یک پدیده به دست آید؛ تصویری که فی نفسه درست است، اما در کلیت قضیه، چیز جدیدی به دست نخواهد داد؛ در حالی که در نگاه سیستمی هم توجه به عناصر و مؤلفه‌ها مهم است و هم نگاه کل به مثابه دستگاه واحد؛ البته با تعیین سهم و وزن هر کدام.

در بحث دینی بودن علم، هم با تک‌تک عناصر سروکار داریم و هم با کل و سیستم؛ لذا مصداق علم مطلوب (دینی) باید واجد مؤلفه‌های مطلوب باشد و هم واجد معیار کل. مطلوبیت آن با معیار کلی سنجیده می‌شود. اگر کل (علم) با معیار کلی (توحیدمحوری و قرارداداشتن در مسیر غایت‌نهایی دین) مطابقت نداشته باشد، علم مطلوب، محقق نخواهد شد. به عبارت دیگر مطلوبیت و دینی بودن علم، به توحیدمحوری و در راستای غایت دین بودن است. این ناظر به معیار کلی است؛ اما لازم است معیار کلی با جزئیات بیشتری مشخص شود؛ یعنی برای آن معیار مطلوب، مؤلفه‌ها و شرایط بیشتری لازم است. در این صورت معیار مطلوب باید واجد این عناصر و مؤلفه‌ها باشد؛ صرفاً با ارائه معیار کلی،

کافی نیست. هرچند ارائه معیار کلی برای دینی بودن علم اهمیت دارد، آنچه علم را دینی می‌کند، صرفاً به این معیار کلی مربوط نمی‌شود، بلکه به این بستگی دارد که این معیار کلی چگونه و با چه کیفیتی توسط عناصر و مؤلفه‌ها تحقق یافته است. به عبارت دیگر آنچه اهمیت دارد، کل به معنای صوری و نامی آن نیست، بلکه کل به معنای حقیقی آن است. اینجاست که باید به عناصر و مؤلفه‌ها نیز توجه شود. این به معنای نفی اهمیت کل (سیستم) نیست؛ بلکه با ملاحظه جزئیات است که می‌توانیم حقیقت کل را ارزیابی کنیم. کل وقتی حقیقتاً کل می‌شود و از مرتبه صوری و نامی عبور می‌کند که اجزای آن به شکلی متناسب حاضر باشند؛ نمی‌توان بدون در نظر گرفتن همه جزئیات و ظرافت‌هایی که لازمه تولید علم دینی هستند، صرفاً با معیار کلی، درباره آن داوری نمود یا صرفاً با معیار قراردادن چند عنصر خاص، درباره کلیت علم دینی سخن گفت. این دیدگاه کل را همچون ظرف می‌بیند و اجزا را مظروف. از این منظر، معیار کلی (توحیدمحوری) به مثابه روح در کالبد علم جاری است و مؤلفه‌ها حقیقت و روح آن را در علم، متجلی می‌کنند. مراد از «عناصر» و «مؤلفه‌ها» اجزای جدا افتاده و منفرد نیست، بلکه همه اجزایی است که در کنار هم و در تعامل با هم بوده و و کل را می‌سازند. وجود مؤلفه‌ها برای تحقق کل، ضروری است. توجه به کل، بدون ملاحظه عناصر و مؤلفه‌ها، افتادن در دام صورت‌گرایی است؛ همان‌گونه که ملاحظه عناصر و مؤلفه‌ها و غفلت از کل، دچار آسیب جزءنگری خواهد بود؛ از این رو علمی که برخی از مؤلفه‌های آن دینی باشد، اما روح حاکم بر آن سکولار باشد، فقط به اسم، دینی است (مشکل صورت‌گرایی). علم در صورتی حقیقتاً دینی می‌شود که اولاً تمامی عوامل و مؤلفه‌های دینی بودن را داشته باشد؛ ثانیاً این عوامل در تعامل و سازواری با هم، نظام واحدی را شکل دهند.

اینجاست که سهم و وزن کل و عناصر باید مشخص باشد. عناصر و مؤلفه‌ها وقتی دینی می‌شوند که در چارچوب توحیدمحوری و هماهنگ با آن و در راستای غایت دین قرار بگیرند. علم وقتی دینی می‌شود که واجد عوامل و مؤلفه‌های یادشده باشد. به عبارت دیگر علم دینی باید برآیند و تجلی مؤلفه‌هایی باشد که توانسته‌اند از طریق تعامل متناوب و پویا، پیوندهای مناسبی با یکدیگر ایجاد کرده باشند. بدون وجود چنین رابطه‌ای بین

توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

کل و مؤلفه‌ها سیستم، واجد نظام‌مندی نبوده، صرفاً مجموعه‌ای از عناصر بی‌ربط تبدیل خواهد شد و مؤلفه‌ها نیز به توده‌ای بی‌ربط تبدیل می‌شوند که توانایی تولید علم مطلوب را نخواهند داشت. بر اساس نگاه سیستمی، عناصر و مؤلفه‌های ماهیت‌ساز و هویت‌بخش علم، منظومه‌ای همساز می‌شوند که علم دینی را متجلی می‌کنند.

بنابراین علم دینی یعنی علمی که در کلیت خود دینی باشد؛ اما این مستلزم آن است که مؤلفه‌های آن دارای تعامل دوسویه، معنادار و همساز باشند. بنابراین اگر مؤلفه‌های یک علم با معیار کلی و اهداف مورد نظر دین، هماهنگ و همخوان باشند، آن علم، دینی خواهد بود.

۶ تفاوت ماهوی و هویتی علم دینی و علم سکولار

با عنایت به اینکه علمیت علم و ماهیت آن، کشف واقع، تبیین و تفسیر آن است، آیا تفاوت علم دینی و علم سکولار در علمیت علم است یا صرفاً هویت آن؟ در پاسخ به این پرسش دو فرض وجود دارد:

در فرض نخست علم دینی و علم سکولار، به لحاظ ماهیت، واجد ویژگی‌های رکنی علم بوده و هر دو به دنبال کشف واقع، توصیف درست و تجویز مناسب‌اند؛ بنابراین تفاوت آن دو از سنخ تفاوت ماهوی نخواهد بود، بلکه از سنخ تفاوت هویتی است؛ یعنی علم سکولار با حفظ علمیت آن، صرفاً از لحاظ کاربرد و جهت‌گیری‌های کلان، دارای آسیب است. در این فرض، روان‌شناسی دینی، چیزی در مقابل روان‌شناسی موجود نیست؛ بلکه روان‌شناسی دینی یک سنخ، صنف یا مصداقی از علم روان‌شناسی است که متمایز از دیگر سنخ‌ها، اصناف و مصادیق است. چنین علمی با فرض وجود موضوع روان‌شناسی و تعریف واحد داشتن آن موضوع، متصور است. روان‌شناسی اسلامی و غیراسلامی در اینکه هر دو روان‌شناسی‌اند و هر دو به دنبال کشف واقع، توصیف درست و تجویز مناسب‌اند، تفاوتی با هم ندارند. به عبارت دیگر این گونه نیست که یکی روان‌شناسی باشد و دیگری علمی غیر از روان‌شناسی یا یکی علم باشد و دیگری جهل، بلکه موضوع واحد، هر دو را زیرمجموعه علم روان‌شناسی قرار می‌دهد؛ ولی در اینکه چه سنخ روان‌شناسی و چه

صنف یا چه مصداق از روان‌شناسی است، به لحاظ هویت، متفاوت‌اند؛ یکی اسلامی و دیگری غیراسلامی است. به همین دلیل حتی این امکان وجود دارد که علم دینی و اسلامی در بخش‌هایی با علم غیردینی اشتراک داشته باشد. با این فرض، علم دینی، به معنای نفی دستاوردهای تحقیقات تجربی انجام‌گرفته نیست، بلکه به معنای بازنگری و تمییز حق از سقیم و باطل و به‌کارگیری دیدگاه‌ها و داده‌های درست و افزودن داده‌های جدید به دست‌آمده از طریق دین به آنهاست.

اما فرض دوم این است که علوم سکولار به رغم ادعای علمیت، عینیت و کاشفیت، به دلیل نگاه ناقص به انسان، جهان و جامعه، به لحاظ ماهیت و علمیت علم، در خیلی از مسائل، دچار آسیب و خلأ است؛ لذا تفاوت علم دینی و علم سکولار، هم جنبه ماهیتی دارد و هم جهت هویتی که به نظر نگارنده و بر پایه علم‌شناسی اسلامی، این فرض با واقعیت نزدیک‌تر است. به دیگر سخن تفاوت علم دینی و سکولار، بخشی مربوط به عوامل هویتی برمی‌گردد و برخی به عوامل ماهیتی (مؤلفه‌های درونی). علم سکولار طیف وسیعی از سطح هویتی تا سطح ماهیتی را شامل می‌شود. در علم سکولار، به رغم ادعای علمیت، دقیقاً آسیب‌ها در بخش ماهیت علم باعث شده است هویت سکولاری بگیرد. به عبارت دیگر علم سکولار هم به لحاظ ماهیتی و هم هویتی، اصلاً علم نیست، بلکه در عداد جهل، غیرعلم و شبه علم یا لاشه علم قرار دارد؛ لذا در نگاه ما علم یا دینی است یا سکولار (هویت سکولاری یا ماهیت غیرعلمی و هویت غیردینی یا ماهیت غیرعلمی و هویت ضددینی و...). علم سکولار در ناحیه عوامل اصلی علم (مؤلفه‌های درونی)، مدعی علمیت است؛ در حالی که این صرفاً یک ادعای ظاهری است و در واقع این گونه نیست. پدیده سکولاریسم در علم همانند پدیده شرک است که گاهی، ظاهری و جلی است و گاهی به صورت ناپیدا همانند وجود شرک خفی در انسان عمل می‌کند و سکولاریسم خفی در علم، کمترین سطح سکولار است؛ مثلاً روان‌شناسی با رویکرد الحادی، از سنخ سکولار جلی است و روان‌شناسی مدرن غیرالحادی، هرچند به ظاهر الحادی و ضددینی نیست، هم به لحاظ ماهیتی و هم به لحاظ هویتی، سکولار و بریده از معنا و ملکوت است. سکولاریسم جلی در علوم اسلامی، نمود و بروزی ندارد؛ اما متأسفانه سکولاریسم خفی در الهی‌ترین

توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

علوم نیز قابلیت نفوذ و رسوخ دارد. حضرت امام خمینی (ره) تعبیری جالبی در زمینه علم و تهذیب دارد که با کمی تسامح می‌توان به مسئله حاضر ربط و سرایت داد: «اگر تهذیب در کار نباشد، علم توحید هم به درد نمی‌خورد. «الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ» هرچه انباشته‌تر بشود، علم حتی توحید که بالاترین علم است، انباشته بشود در مغز انسان و قلب انسان، انسان را اگر مُهذَّب نباشد، از خدای تبارک و تعالی دورتر می‌کند». این فرمایش حضرت امام (ره) درباره عالم بود، ولی به نظر می‌رسد قابل امتداد در ماهیت علم نیز می‌باشد؛ مثلاً فقه فردی آخرت محور و دیناگیز، بهره‌ای از سکولاریسم را در باطن خود دارد و اتفاقاً هم به لحاظ ماهیتی و هم به لحاظ هویتی رنج می‌برد. در فقه سکولار، تعاملات عبادی و تکلیفی انسان تنها محدود به رابطه انسان با خدا و آخرت خواهد بود و تعاملات و ترابط با جامعه، فرهنگ، سیاست، تمدن و امثال آن نادیده انگاشته می‌شود؛ چنین علمی، درنهایت، منشأ گمراهی خواهد بود.

۷) تفاوت گزاره‌ها، نظریه‌ها و دیسپلین‌ها در وصف دینی

علم دستگاهی از تصورات، تصدیقات و نظریات است. بر این اساس هم شامل علم به معنای هستی‌شناختی آن می‌شود و هم علم به معنای معرفت‌شناختی و هم علم به معنای علم‌شناختی (رشته علمی)؛ از این رو عناصر و مؤلفه‌های هویت بخش آن، هم در مفاهیم و مفردات علم مطرح است و هم در تک‌گزاره‌ها و تصدیقات و هم نظریات و هم در رشته علمی به عنوان دستگاه معرفتی (دیسپلین). این عناصر ممکن است در تغییرات مفهومی تأثیر بگذارد؛ ممکن است در تصدیقات تأثیر بگذارد یا در کلیات علم (رشته علمی). محوری‌ترین تأثیر معیار دینی و مؤلفه‌های آن، در دستگاه معرفتی (دیسپلین) است؛ از این رو با نگاه سیستمی و دستگاه‌وار به علم، دینی بودن را باید بیشتر وصف دستگاه، نظام و منطق علم بدانیم نه صرفاً عنصر خاص یا عامل مشخص؛ در حالی که بیشتر نگاه‌ها و رویکردها درباره ماهیت علم دینی نگاه جزیره‌ای و جزئی بوده است. در نگاه سیستمی، ماهیت علم دینی، مربوط به نظام معرفتی و منطق و پارادایم علم است.

شاید گفته شود علم در مقام ثبوت و حقیقت خویش، کشف واقع است و در این مقام، دو گونه علم دینی و غیردینی نداریم، بلکه علم، علم است و بحث از امکان و عدم امکان

علم دینی در مقابل سایر علوم، بحثی مربوط به مقام تحقق خارجی و تاریخی علم (مقام اثبات علم) است؛ البته در این مقام نیز تمام توصیه‌های روش‌شناختی باید کشف واقع را مد نظر قرار دهد.

اینکه علم در مقام ثبوت و حقیقت خویش، کشف واقع است، به لحاظ تک‌گزاره‌ها و قضایای مستقل، مطلب درستی است و این نوع داوری از سنخ داوری معرفت‌شناختی است و از این لحاظ تا حدودی با واقعیت، ارتباط دارد؛ اما همه واقعیت را نشان نخواهد داد؛ در حالی که از منظر «علم‌شناختی» که علم به معنای نظام و دستگاه علمی (رشته علمی) را مورد مطالعه قرار می‌دهد، داوری فوق، دقیق نیست و تنها یک فرض ذهنی است؛ زیرا این معنا از علم در هر صورت (مقام ثبوت و کشف واقع و مقام تحقق خارجی) امری خنثی، ثابت و ایستا نیست؛ بلکه در جامعه و فرهنگ‌های انسانی شکل می‌گیرد و در نتیجه تابع عناصر مختلفی است که دینی یا سکولار بودن آن را تأمین می‌کنند.

توضیح اینکه داوری «معرفت‌شناختی» نسبت به علم، با نگاه «علم‌شناختی» آن متفاوت است. در نگاه معرفت‌شناختی، بیشتر با تک‌گزاره‌ها و قضایای منفرد سروکار داریم. مسئله معرفت‌شناختی، از مفاهیم شروع شده و به قضایا و تک‌گزاره‌ها ختم می‌شود؛ اما از لحاظ علم‌شناختی، موضوع مطالعه ما، علم به معنای دستگاه معرفتی است نه مفاهیم یا قضایای منفرد. حکم دستگاه معرفتی با تک‌گزاره‌ها متفاوت است. ویژگی‌هایی نظیر ذومراتب بودن، تشکیکی بودن، دینی بودن، سکولار بودن، بومی بودن، تغییرات، تطورات و امثال آن، از مختصات علم به معنای دستگاه معرفتی و رشته علمی است؛ زیرا علم به معنای نظام معرفتی (دیسپلین) پدیده‌ای ایستا (Static) و ثابت نیست؛ بلکه در بستر جامعه و تاریخ شکل می‌گیرد و پیشرفت می‌کند. علم به این معنا مقوله‌ای اجتماعی است و ماهیت تاریخی دارد. به عبارت دیگر علم از منظر علم‌شناسی در پیوند تنگاتنگ با ابعاد دیگر زندگی اجتماعی چون فرهنگ و دین است. علم به این معنا یک موجود اندام‌وار است که دارای عناصر، اجزا و ادوات مختلفی است و همه اجزای آن در قالب یک نظام با یکدیگر در تعامل اند و هدف و کارکردی را ایفا می‌کنند. علم دارای اعضا و ساختار سازه‌ای است و اجزای این ساختمان، ساختارهای مستقل از هم نیستند، بلکه همانند اعضای

توحیدمحوری در علم (از معیار دینی تا علم مطلوب)

بدن انسان اند که در قالب یک واحد عمل می‌کنند. بر این اساس علم یک مقوله ثابت نیست تا حکم واحدی بر آن بار کنیم.

(د) مبانی انسان‌شناختی

در تفکر اسلامی، انسان‌شناسی از مهم‌ترین علوم و از لحاظ اهمیت و ارزش، پس از خداشناسی بیشترین اهمیت را دارد و از جهاتی مقدم بر سایر علوم می‌باشد؛ به‌ویژه اینکه یکی از اهداف اساسی ادیان و انبیا توجه دادن انسان به خویشتن بوده است. بنابراین شناخت درست از انسان و ابعاد وجودی آن - به مثابه بخشی از موضوع علوم انسانی - در تولید علوم انسانی اسلامی از اهمیت فراوانی برخوردار است. در ادامه برخی مبانی انسان‌شناختی مهم و مؤثر بر علم دینی اشاره خواهد شد:

(۱) تفسیر و تبیین الهی و توحیدی از انسان

فهم و تفسیر انسان در انسان‌شناسی دینی و انسان‌شناسی سکولار متفاوت است. در انسان‌شناسی دینی، ابعاد، ویژگی‌ها، حقایق و ارزش‌های گوناگون انسانی از طرق مختلف نظیر کتاب، سنت و عقل به دست می‌آید.

(۲) منزلت دوگانه انسان

در انسان‌شناسی دینی، هم اوصاف کمالی و الهی انسان مطرح است و هم ویژگی زمینی آن. اوصاف دسته دوم نظیر هلوع و عجول بودن، جدال‌گری و ستیزه‌جویی، شتاب‌زدگی، درزیان بودن و ... به ساحت طبیعی و مادی انسان اشاره دارد. جایگاه مثبت و کمالی انسان در نظام هستی عبارت‌اند از: کرامت ذاتی، خلیفه‌اللهی، حمل امانت الهی، مسجود فرشتگان بودن و امثال آن. این جایگاه با توحید و خدامحوری معنا می‌یابد.

(۳) اصل توحیدمحوری در علم، عالم و معلوم

ساحت‌های وجودی انسان (علم، ایمان یا صفات نفسانی و عمل) در تعامل و دادوستدند؛ به این معنا که تقویت علم در تقویت ایمان و صفات نفسانی مؤثر است و براین دو ساحت یادشده، عمل صالح است و بر اساس آیه «اتقوا الله يعلمکم الله» (بقره: ۲۸۲) انجام عمل صالح و رعایت تقوای الهی، هم در تقویت علم تأثیر دارد و هم موجب تقویت ایمان خواهد

شد. با توجه به وجود رابطه دوسویه بین آنها معیار دینی بودن علم به ویژه علوم انسانی را باید در هر سه ساحت جست و جو کرد. تشکیکی و اقتضایی بودن معیارهای یادشده در علم نیز مبتنی بر روابط و تعامل دو سویه این ساحت ها معنا پیدا می کند. آنچه تا کنون در پژوهش های موجود مطرح بوده، تنها نگاه بخشی و جزیره ای علم بوده و ساحت های دیگر که در دینی بودن علم نقش دارند، مغفول مانده است که این نیز از مهم ترین نوآوری های این دیدگاه می باشد. بنابراین هم باید دینی بودن علم را بررسی کرد و هم دینی بودن عالم و هم دینی بودن معلوم (موضوع علم).

با اثبات فرضیه حاضر (متغیرهای مختلف در دینی بودن علم و تعامل سیستمی آنها با همدیگر) به نتایج دیگری در نظام آموزشی کشور به ویژه دانشگاه ها نیز می رسیم که از جمله آن، جایگاه دروس معارف اسلامی است. در صورتی که معیار و مؤلفه های الهی و دینی در هر علمی به ویژه علوم انسانی پررنگ باشد، دروس معارف اسلامی، صرفاً یک درس اجباری، عمومی، نمره آور و کسل کننده نخواهد بود؛ بلکه این دروس جایگاه واقعی خود را پیدا خواهد کرد. این دروس درحقیقت در طول هر درسی، تبیین گر بخشی از پیام های دینی و الهی دروس تخصصی خواهد بود و مخاطب دروس معارف هیچ وقت احساس بی نیازی و بیگانگی نسبت به این دروس نخواهد کرد؛ بلکه در عوض با فراگیری دروس تخصصی نسبت به دروس معارف، تشنه تر نیز می شوند؛ حتی استادان هر درسی (دروس تخصصی) به نوعی (به صورت غیرمستقیم) مدرس دروس معارف نیز خواهند بود و بیگانه از آن نخواهند بود. این نکته منجر به تحول دروس نیز خواهد شد. به عبارت دیگر هر درسی یک درس معارف خواهد بود. همان گونه که اشاره شد، دروس معارف درحقیقت به نوعی تبیین دینی و الهی برای دروس تخصصی خواهد بود و در نتیجه این دروس از حالت عمومی بودن خارج شده و هر کدام تبدیل به درس تخصصی شده و نقش مبادی را نسبت سایر دروس خواهد داشت. در این صورت باید برای هر رشته یا گرایشی، دروس معارف متناسب با آن رشته تدوین شود.

ه) مبانی الهیاتی و دین‌شناختی

مراد از مبانی الهیاتی، مبانی کلامی نظیر مبانی مبدأشناختی، معادشناختی، راه‌شناختی، راهنماشناختی و انسان‌شناختی است. برخی از این مبانی نظیر مبانی انسان‌شناختی به صورت مستقل طرح شده است و برخی دیگر به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، ذیل دیگر مبانی، نظیر هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی اشاره شده است.

۱) اصل هدایت‌گری دین

هدف نهایی دین، هدایت انسان و نیل آن به سعادت ابدی است و اهداف و کارکردهای متوسط آن - اعم از دنیوی و اخروی - نیز تابع هدف نهایی است؛ لذا هر دانشی که به گونه‌ای با هدایت بشر در ارتباط باشد، می‌توان آن را به دینی بودن متصف نمود.

۲) اصل منظومه‌ای و شبکه‌ای بودن دین

رویکرد منظومه‌نگری به دین و معارف دینی، تأثیر مستقیم در رویکرد ما به قلمرو دین دارد. با این نگاه می‌توان درباره ظرفیت دین اسلام در تولید علم مطلوب و دینی‌دواری کرد.

۳) اصل جامعیت حداکثری و جهان‌شمولی دین

دین هم به لحاظ اهداف، غایات و کارکردها (تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر) دارای جامعیت و قلمرو حداکثری است و هم به لحاظ محتوا (مستقیم و غیرمستقیم) جامعیت دارد و افزون بر حوزه‌های عقاید، احکام و اخلاق، سایر حوزه‌های علمی (علوم طبیعی و انسانی) را نیز شامل می‌شود؛ از این رو دین در علم از جهات مختلف نظیر انتخاب مبانی، موضوع، روش، فرضیه‌ها و نظریه‌ها، جهت و غایات به نحو حداکثری تأثیرگذار است.

۴) اصل ارتباط تنگاتنگ و تعامل علم و دین (مشترک با مبنای علم‌شناختی).

و) مبانی ارزش‌شناختی

مراد از ارزش، اعم از ارزش معرفتی و فرامعرفتی (غیرمعرفتی) است. ارزش معرفتی ناظر به محتوا، مسئله‌عینیت و صدق و به نوعی قوام‌بخش علم است. ارزش‌های فرامعرفتی اعم از ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی‌اند.

۱) ارزش باری و جهت داری علوم (مشترک با مبنای علم شناختی).

۲) واقع‌گرایی ارزش‌شناختی

بر پایه قاعده حسن و قبح ذاتی و عقلی، ارزش‌های معرفتی و فرامعرفتی ریشه در واقعیت دارند. ذاتی بودن ارزش‌ها به مقام واقع (ثبوت) و نفس‌الامر ارزش‌های پایه اشاره دارد که از سنخ هستی‌شناسی ارزش‌هاست (واقع‌گرایی هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی) و عقلی بودن آن ناظر به مقام ادراک و اثبات می‌باشد که جنبه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دارد.

۳) واقع‌نمایی قضایای ارزشی (انشایی) در علوم انسانی

قضایای ارزشی نیز دارای نفس‌الامر متناسب با خودند که با فعالیت مضاعف ذهنی، می‌توان نسبت به ربط این مفاهیم با واقع متناسب خودشان را به دست آورد. بیشتر مفاهیم ارزشی - اعم از مفاهیم موضوعی و محمولی - از سنخ معقولات ثانیه فلسفی‌اند که ذهن با فعالیت مضاعفی، این مفاهیم را انتزاع می‌کند و در قالب قضیه ارزشی می‌ریزد (برای مطالعه تفصیلی، ر.ک: علی‌تبار، ۱۴۰۱، ص ۳۵-۶۶).

۳. نتایج و یافته‌ها

بر اساس این دیدگاه، نتایج مختلفی اعم از نتایج کلی و اولیه و نتایج خاص به دست آمد. برخی نتایج اولیه عبارت‌اند از: امکان دینی بودن علم و تحقق آن به صورت محدود در جهان اسلام؛ مطلوبیت و ضرورت علم دینی به‌ویژه علوم انسانی؛ حدود و قلمرو علم دینی؛ تکثر منابع و ابزارهای علم دینی؛ تکثر روش علم دینی و علوم انسانی اسلامی؛ هدف و غایت علم دینی و علوم انسانی اسلامی و امثال آن. اما نتایج خاص آن عبارت است از:

الف) معیار اصلی دینی بودن علم

معیار اصلی به امتداد همه‌جانبه دین و توحید در علم بر اساس غایت‌نمایی دین است. این معیار کاملاً جنبه کیفی دارد و جهت‌سنجش آن، نیاز به شاخصه‌های جزئی‌تر است؛ لذا آن را می‌توان از دل عوامل و مؤلفه‌های مختلف به مثابه شاخصه‌ها و سنجش‌گرها نشان داد.

ب) عوامل و مؤلفه‌های مؤثر در علم دینی

این عوامل عبارت‌اند از: دینی بودن موضوع، محمول، عالم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها، زمان، مکان، جغرافیا، فرهنگ، تمدن و امثال آن. برخی از این عوامل مربوط به «علم» و برخی مربوط به «عالم» و برخی دیگر مربوط به «معلوم» (موضوع و متعلق) می‌باشند. عوامل و مؤلفه‌های فوق را می‌توان در دو دسته کلی: عوامل و مبادی بیرونی و مؤلفه‌های درونی تقسیم نمود. مؤلفه‌های درونی علم عبارت‌اند از: موضوع، مسائل، منطق و غایت. عوامل بیرونی، خود به دو دسته عوامل معرفتی و غیرمعرفتی تقسیم می‌شوند. عوامل معرفتی همان مبادی علم‌اند و عوامل غیرمعرفتی عبارت‌اند از: عوامل جامعه‌شناختی و عوامل روان‌شناختی. عوامل اجتماعی عبارت‌اند از: زمان، مکان، جغرافیا، فرهنگ، تمدن و امثال آن. عوامل روان‌شناختی به ویژگی‌های عالمان، مؤسسان، بانیان و نظایر آن اشاره دارد. در روابط عوامل و مؤلفه‌ها، نگرش سیستمی، کل‌نگر و کلان‌نگر لازم است تا بتوان نقش کلی آنها را به مثابه نظام شبکه‌ای واحد در دینی بودن علم نشان داد.

ج) ظرفیت و قابلیت دینی بودن علوم

دینی بودن هر علمی به حسب ظرفیت هر علم و اقتضای ماهیت آن است. به عبارت دیگر دینی بودن هر علم و محتوای آن، به رغم وحدت معیار، به حسب ظرفیت هر علم، متفاوت است؛ مثلاً موضوعات و مسائل مرتبط به عقاید، اخلاق، احکام و امثال آن بالذات و بالاصاله دینی بوده و به صورت مستقیم با قلمرو امور قدسی و ایمانی در ارتباط‌اند. محتوا و مسائلی از این دست، از لحاظ رتبی در مرتبه بالایی از ویژگی دینی بودن قرار دارند و مسائل و محتوای مرتبط با امور مادی و تجربی به عنوان کف و سطح پایین، بالعرض و جنبه ثانوی می‌توانند واجد وصف دینی بودن باشند. این لزوماً به معنای تشکیکی بودن وصف دینی نیست، بلکه ناظر به اقتضای خود علم و قابلیت آن و انتظارات از آن است؛ از این رو در علوم طبیعی نظیر فیزیک و شیمی نباید توقع داشت تمامی عناصر و مؤلفه‌های ظاهری آن دینی باشد؛ زیرا دینی بودن هر علمی به حسب شرایط و مراتب آن، متفاوت خواهد بود و نمی‌توان همان انتظار و توقعی که از دینی بودن علم فقه و تفسیر می‌رود، درباره علوم طبیعی روا داشت. در علوم طبیعی در صورت وجود معیار اصلی (حاکمیت نگرش

توحیدی و امتداد همه جانبه آن در روح علم) می توان وصف دینی را بر آن بار نمود. با این معنا علوم رایج حوزه های علمیه مصون از سکولاریسم نیستند و به رغم دینی بودن برخی عوامل و مؤلفه ها، به لحاظ روح حاکم و جهت گیری کلان آن، می توانند سکولار باشند.

د) از تولید، تهذیب تا تکمیل علوم

بر اساس این دیدگاه، هم می توان علم دینی به ویژه علوم انسانی اسلامی تولید نمود و هم درباره وضعیت دینی یا سکولار علوم انسانی متداول (موجود و محقق) به داوری نشست و آن را نقد و بررسی نمود یا آن را تهذیب کرد؛ به ویژه اینکه نگاه ما به دینی شدن یا دینی سازی، نگاه صفر یا صد (هیچ یا همه) نیست؛ بلکه قلمرو وصف دینی درباره علوم، بسیار وسیع و دارای دامنه گسترده ای است که از پایین ترین مرتبه تا بالاترین آن را شامل خواهد شد. این گستره در دینی بودن علم، ناظر به قابلیت هر علم و انتظاری که از آن وجود دارد، برمی گردد. تهذیب علم سکولار به یک معنا، ممکن نیست؛ زیرا سکولار بودن علم به روح کلی علم است که ریشه در پارادایم های سکولار دارد و تهذیب علم از ناحیه پارادایم، امکان پذیر نیست؛ مگر اینکه انقلاب پارادایمی رخ دهد که این، فرایند طولانی مدت و امری تدریجی است؛ اما در سطح مسائل و روش ها قابل تهذیب است.

از دیگر یافته ها - افزون بر امکان علم دینی و علوم انسانی اسلامی - اصل جواز، مطلوبیت و ضرورت علم دینی است. مسئله جواز علم دینی ناظر به عدم وجود مانع (فقهی و اخلاقی) است و مطلوبیت و رجحان علم دینی ناظر به فواید، ثمرات و برکات آن در برابر علم سکولار است و مسئله ضرورت علم دینی از یک سو به نقاط قوت آن و از سوی دیگر به نقص ها، محدودیت ها و آسیب های علم سکولار اشاره دارد.

ه) روش و فرایند تولید علم دینی

سه گام اساسی در تولید علم دینی به ویژه علوم انسانی اسلامی متصور است: گام اول، تولید پارادایم علم اسلامی (تولید مبادی مکتب، مبادی و مبانی)؛ گام دوم، نقد علوم رایج و سکولار و مبانی آن بر پایه پارادایم اسلامی و در گام سوم نیز طرح مسائل و پاسخ آنها، نظریه پردازی در زمینه های انسانی و اجتماعی و امثال آن. در هر سه گام از چندین منبع و روش استفاده خواهد. بر اساس گام های فوق، نقطه عزیمت در تولید علم دینی، تولید پارادایم علم اسلامی است.

منابع

* قرآن کریم.

۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). شریعت در آینه معرفت. چ ۲، قم: مرکز نشر اسراء.
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. قم: اسراء،
۳. رشاد، علی اکبر (۱۴۰۰). معرفت شناسی واقع‌گرای دینی. فصلنامه ذهن، (۸۷)، ۵-۱۸.
۴. علی تبار، رمضان (۱۴۰۱). تحلیلی بر رئالیسم ارزش‌شناختی در علوم انسانی (با تأکید بر واقع‌نمایی قضایای ارزشی). فصلنامه ذهن، (۸۹)، فروردین، ۳۵-۶۶.
۵. علی تبار، رمضان (۱۳۹۶). علم دینی. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۶. علی تبار، رمضان (۱۳۹۴). عوامل و ارکان علم دینی. اندیشه نوین دینی، ۱۱ (۴۱)، ۱۱۳-۱۳۰.
۷. علی تبار، رمضان (۱۳۹۷). موضوع‌شناسی علوم انسانی و اقتضائات روش‌شناختی آن. فصلنامه ذهن، (۷۵)، ۵۵-۸۴.
۸. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری، چ ۲، تهران: نشر نی.
۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). آموزش فلسفه. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره).
10. Audi, Robert, (1999). the Cambridge Dictionary of Philosophy. Cambridge University Press.
11. Bunnin, Nicholas, (2044). the Blackwell Dictionary of Western Philosophy.
12. Norris and Inglehart, (2004), Sacred and Secular: Religion and Politics Worldwide, Cambridge University Press.
13. Timothy, M Grew, (2009). Philosophy of Science: An Historical Antology. Wiley-Blackwell.